

گفتیم مکتب «اصالت حس» از درون فرو ریخته است .

و آنها که تنها در مطالعات خودروی حواس تکیه می کنند هیچگاه معماهای بزرگ هستی را حل نخواهند کرد .

اکنون باید اضافه کنیم :

این افراد به «جنینی» می مانند که در شکم مادر رشد کرده باشد و فرضاً عقل و شعور کافی پیدا کند، مسلماً خودش را تنها موجود زنده جهان هستی می پندارد و در نقشه های که از عالم هستی ترسیم می کند شمال آن را بالای سرش ، و جنوب را پائین پا ، و شرق و غرب عالم را طرف راست و چپ خود می پندارد و مرکز عالم را «قلب» خود تصور می کند .

و یا به گرم ابریشمی می مانند که درون پيله خود جهان هستی را ترکیبی از يك مشت تارهای ابریشمی و خود را خالق آن می داند !

**محدودیت و اشتباهات حواس** ما بقدری زیاد است که جمعی از فلاسفه را به سوی انکار وجود محسوسات، بطور کلی، کشانیده ، و پیش خود فکر کرده اند ممکن است آنچه را در بیداری با حواس خود می بینیم همانند صورتها و مناظری که در يك خواب شیرین یا رؤیای هولناك مشاهده می کنیم ، خیالی و تو خالی و بی حقیقت باشد .

و این همان مکتب « ایده آلیسم » است که طرفداران آن در میان فلاسفه قدیم و جدید کم نیستند، و جهان هستی را ترکیبی از ایده ها و تصورات می پندارند .

## گذرنامه برای

## سفر به جهان

## ماورای حس

درست است که امروز حتی صفات روحی انسان مانند پشتکار، اراده، دقت؛ حوصله و امثال آن را با عقربها و ابزارها اندازه گیری می کنند و همه چیز صورت حسی بخود گرفته اما باین حال «حس» بدون رهبری عقل و مقیاسهای فکری و ماورای حس هیچ مشکلی را حل نمی کند!

ضعیف خود تنها چند شاخه پربرک را می بیند که او را احاطه کرده است. واحد کوچک در نظر او يك برک کوچک درخت، و واحد بزرگ همان چندشاخه اطراف او است. اما این پروانه فرضاً صنعت گر است، عینکی دوربین و ذره بین می سازد که با آن از يك سوسراسر جنگل وسیع را تماشا می کند و از سوی دیگر در دل يك برک کوچک هزاران یاخته زنده را می شمارد.

آیا جهان هستی این پروانه در دو حال یکسان است ؟

ما چه می دانیم در آینده نیز عین این جهش بار دیگر - یا بارهای دیگر - تکرار نشود و هر بار اسلن گام به جهانی گذارد که فاصله اش با جهان محسوس کنونی همان فاصله امروز و دیروز باشد !؟

آیا هیچ دلیلی بر نفی این احتمال داریم ؟ با این حال تکیه بر محسوسات - آنهم درهمین مقیاس که در آن هستیم - عملی کوتاه بینانه و بی منطق نیست ؟

\* \* \*

### نقش عقل در رهبری حس

جالب این است که امروز ( آنجا که صفات روحی انسان را با ابزارهایی اندازه گیری می کنند!) آزمایشگاههایی داریم بعنوان روانشناسی که در آن صفات و روحیات انسان را با يك سلسله ابزار و وسائل مادی اندازه گیری می کنند، سماجت، پشتکار، حوصله، سرعت انتقال، دقت و... همه را همانند سرعت سیر اتومبیل که بوسیله سرعت سنج کنترل می شود، عقربه ها و همان صفحات مدرج اندازه گیری می کنند.

ممکن است برای آنها که چنین آزمایشگاههایی را ندیده اند این سخن عجیب آید که روحیات انسان مثل فشار خون نیست که بتوان با عقربه

درست است که خیال پردازیهها و مشاجرات بیحاصل و باصطلاح فلسفه بافیهای نادرست و احياناً مضحك پاره ای از فلاسفه پیشین، طرفداران مکتب اصالت حس را بانکار هر چه ماورای حس قرارداد تشویق کرده است، ولی این انکار به همان اندازه غیر منطقی است که مکتب ایده آلیسم و منکران موجودات حسی. آنها هم از اشتباهات حواس يك نتیجه نامعقول یعنی انکار موجودات حسی بطور کلی گرفته اند، و هر دو دهنه راه خطا می پویند.

\* \* \*

### جهان حسی دائماً در توسعه است

اکنون بدن نیست این مطلب را نیز مورد بررسی قرار دهیم که اصولاً وقتی می گوئیم حس و موجودات حسی اشاره به حقیقت ثابت و مشخصی نمی کنیم، بلکه واقعیتی در این کلمه نهفته شده است که با پیشرفت و توسعه ابزار و وسائل مطالعات حسی دائماً در حال تغییر و گسترش است.

يك روز جهان محسوسات ما محدود بهمین چند هزار ستاره ای بود که با چشم خود در سراسر آسمان شب مشاهده می کردیم، و ذرات معلق غبار هم احتمالاً کوچکترین واحد آن به شمار می رفت. ولی امروز ابزار و وسائل کاوشهای علمی بما اجازه می دهد که هزاران ملیون ستاره در آسمان؛ و ملیونها واحد کوچک را در دل آن «يك ذره غبار معلق» مشاهده کنیم. آیا جهان محسوس امروز با جهان محسوس دیروزی یکی است ؟

وضع گذشته و امروز ما را به حال «يك زنبور طلائی کوچک» می توان قیاس کرد که در اعماق جنگلی پهناور با صدها ملیون درخت تنومند روی شاخه درختی نشسته و از جهان هستی بسا چشم

آنها نشان داد .

ولی من خودم از نزدیک این صحنه ها را در يك آزمایشگاه مجهز دیده ام . مثلاً بنا بود میزان پشتکار و حوصله یکنفر اندازه گیری شود. دستگای بود مرکب از يك وزنه ( نه چندان سنگین و نه خیلی سبک ) شخص مورد آزمایش ، می بایست آن را بدست گرفته و دستهای خود را مرتباً در دو طرف بدن ، صاف بالا برد تا با شانه های او خط افقی تشکیل دهد ، و از طرفی يك نوار مخصوصی به مچ دست این شخص بسته می شد که با يك سیم به يك بازوی الکتریکی اتصال داشت .

هر بار که او دستش را بالای برد در آن دستگاه نمره ای می افتاد ، ضمناً میزان بالا بردن دست و اینکه آیا بمقدار نصاب بالا برده یانه نیز در آن دستگاه کاملاً منعکس بود .

اکنون بدون اینکه با و بگویند مورد چه آزمایشی قرار گرفته است با و دستور حرکت مرتب دست داده می شد .

طبیعی است افراد کم حوصله و فاقد پشتکار از این کار یکنواخت و ظاهراً بی حاصل خیلی زود خسته می شوند ، دو سه دفعه که بگذرد دستشان بعد نصاب بالانمی آید فوراً عقربه ها تمام مطالب را روی صفحه مخصوص نشان داده بی حوصلگی طبیعی شخص را منعکس می سازند ، اما بمکس يك آدم پر کار و پر حوصله مرتباً دست را بعد لازم بالا و پائین می برد و نمره ای اندازه ، و مثلاً معلوم می شود که این فرد بدرد کارهای یکنواخت و خسته کننده که حوصله زیاد می خواهد می خورد .

و بهمین ترتیب ابزارهای متعدد دیگری برای اندازه گیری دقت ، سرعت انتقالات سمعی و بصری ، آمادگی برای کارهای متنوع و مختلف و میزان عشق و علاقه به کار یا مانند اینها وجود داشت . من با مشاهده این وسائل پیش خود فکر کردم

که راستی در عصر ما همه چیز جنبه حسی بخود گرفته شاید روزی بیاید که میزان **گنفر** مرا از فلان شخص یا فلان چیز ، یا مقدار **تکبر و حسد** و **کینه توزی** این و آن را ، بهمان دقتی که گرما سنج ، حرارت هوا را اندازه گیری میکند ، اندازه بگیرند .

**دستگاه دروغ سنج** را شاید غالباً شنیده ایم ، که راست و دروغ سخن انسان را با عقربه روی صفحه مخصوص نشان می دهد این دستگاه برخلاف آنچه فکر می شود دستگاه پیچیده و مرموزی نیست و اساس آنرا تأثیر راست و دروغ در انتقالات عصبی و سپس در گردش و فشار خون و میزان ضربان قلب ، تشکیل می دهد .

ولی حتی در عصر ما با همه اینها يك واقعیت قابل انکار نیست که بدون رهبری عقل کاری از حس ساخته نیست ، این رهبری را در چنانچه چیز می توان خلاصه کرد : **اصلاح ، تجرید ، تعمیم ، کلی گیری و قانون سازی** .

در مورد «اصلاح» همانطور که گفتیم حواس صدها اشتباه می کنند و هم اکنون در همه کتب روانشناسی بحث مشروحی در باره خطای حواس داریم ، شما فکر می کنید چه کسی مچ حس را گرفته ، و خطای او را بر ملا ساخته است ؟

این همان کنترل عقل و استنتاجی است که آواز مقایسه حوادث می کند ، مثلاً عقل و منطق می گوید : **اجتماع ضدین در آن واحد و محل واحد محال است** . بنابراین يك آب در لحظه معین نمی شود هم **گرم** باشد هم **سرد** ، پس دست راست ما اگر سابقاً در آب گرم بوده و دست چپ در آب سرد ؛ و هر دو را در آب نیمه گرم فرو بردیم ، اگر دست راست بما میگوید آب سوم سرد و دست چپ می گوید گرم است ، دروغ می گویند ، آب محال است دو حال متضاد داشته باشد و این خطا

گیریه‌ها و کارهای مختلفی است که ذهن روی حوادث حسی انجام داده، در این قانون، «سنگ» و «شیشه» و «شکستن» معنی بسیار وسیعی دارد که موارد زیادی که انسان هرگز ندیده کشانیده می‌شود در پناه آن هر کس می‌تواند حوادث مشابه این حادثه را در زندگی خود پیش‌بینی کند.

این بررسی و مطالعه را که در یک مثال ساده انجام دادیم در مورد **مهمترین و دقیق‌ترین آزمایشهای علمی** نیز صادق است، یعنی اگر دخالت و رهبری عقل نباشد هیچ قانون علمی وجود نخواهد یافت (دقت کنید).

نکته دیگری که افکار طرفداران مکتب انکار ماورای حس را طرد می‌کند اینست که: مطمئن-ترین علوم امروز **علوم ریاضی** است نتایجی که از قضایای پیچیده ریاضی و معادلات گوناگون آن گرفته می‌شود حتی از مسائل حسی اطمینان - بخش‌تر است و اگر «ریاضیات» بکمک «علوم تجربی» نمی‌شناخت هیچگاه نه انسان راه مسافرت بغضارا می‌توانست در پیش گیرد و نه در کره ماه پیاده شود. مفرهای الکترونیکی، و «ریاضی دانها» باید همه محاسبات لازم را برای اینکارها مدت‌ها قبل انجام دهند، و امکانات لازم را برای این کار فراهم سازند.

ولی با اینهمه مسائل ریاضی مسائلی است کاملاً ذهنی و جنبه حسی ندارد و بر محور یک مشت مخلوقات ذهنی بنام «عدد» و مانند آن دور می‌زند. با اینحال چگونه می‌توان در مرحله حس توقف کرد و از ماورای حس چشم پوشید؟!

تا اینجا توانستیم راه را برای مطالعه در حقایق هستی اگرچه بیرون از دایره محدود و کوچک حس باشد همواره سازیم و گذرنامه لازم را برای سفر به جهان ماورای حس دریافت داشتیم.

بگردن حس لامسه ماست که تحت تأثیر آبهای قبلی، کنترل خود را ازدست داده، و اینجاست که بکمک یک قانون مسلم عقلی «پته»! حس لامسه روی آب می‌افتد.

و از اینجا نقش مهم عقل و ذهن در اصلاح خطاهای حواس روشن می‌گردد.

در مورد «تجربید» و «تممیم» و «قانون سازی» نقش عقل روشنتر است:

سنگی به شیشه در اطاق ما پرتاب می‌شود و آنرا می‌شکند این یک حادثه است که انسان هنگامی که آنرا برای نخستین بار در زندگی می‌بیند نمی‌تواند هیچ قانون کلی و اساسی از آن درک کند؛ شاید آن شیشه، آن سنگ، یا آن مکان یا لحظه مشخص زمانی دخالتی در این پدیده (شکستن شیشه) داشته باشد.

بار دیگر در مکان و زمان دیگر سنگ دیگری بشیشه دیگری می‌خورد آنهم می‌شکند حس آنرا هم مانند اول درک می‌کند، صدای مخصوص خرد شدن شیشه را با گوش؛ و قطعات ریز آنرا که روی زمین می‌باشند، انسان با چشم می‌بیند ولی از نظر حس هیچکدام قانون نیست بلکه دو حادثه است.

اینجاست که عقل شروع به کار می‌کند، این دو حادثه (و چند حادثه مشابه دیگر) را کنار هم می‌چیند و با اصطلاح از آنها **فاکتور گیری** می‌کند، نخست قیود مختلف زمانی و مکانی و جنس شیشه و اندازه سنگ و... را حذف می‌کند و با تجرید این حوادث از این قیود، مقدمات تَمَمیم این حادثه را به موارد دیگر فراهم می‌سازد و پس از انجام این مطالعات یک قانون کلی می‌سازد و می‌گوید: **«سنگ شیشه را میشکند»**!

این یک قانون عقلی است که محصول نتیجه -